

جایگاه بحث «بساطت وجود» در آثار ملاصدرا

محمدحسین ایران‌دوست*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۲)

چکیده

در امورعامه از مسائلی بحث می‌شود که به قسم خاصی از موجودات اختصاص ندارد. یکی از این مباحث «بساطت وجود» است. ملاصدرا این بحث را در «منهج اول» کتاب اسفار مطرح نموده که ویژه مباحث امورعامه است. فیلسوفان مشاء حقیقت وجود را صرفاً انتزاعی و ذهنی می‌دانند که عقل در تحلیل خود از اشیای جهان هستی به آن می‌رسد. اما ملاصدرا در آثار خود برای حقیقت وجود، واقعیتی عینی قائل است. یعنی حکمای مشاء، مسأله بساطت وجود را صرفاً مربوط به عالم ذهن، و ملاصدرا علاوه بر عالم ذهن، آن را به عالم عین هم سرایت می‌دهد. این مقاله به روش توصیفی درصدد است که به این سؤال پاسخ دهد که جایگاه «بساطت وجود» در آثار ملاصدرا در قلمرو مفهوم وجود است یا حقیقت وجود؟ و ثمرات این مسئله چیست؟ و نتیجه حاصله آن است که بساطت مربوط به قلمرو حقیقت وجود است نه مفهوم آن. و مهمترین ثمره بحث «تشخص وجود» و «سلب احکام ماهوی» از وجود است.

کلیدواژگان

بساطت وجود، حقیقت وجود، مفهوم وجود، ملاصدرا.

* استادیار گروه فلسفه و حکمت، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
رایانامه: mohirandoost@gmail.com

طرح مسئله

«امور عامه» را الهیات به معنی اعم و «علم کلی» نامیده‌اند. و در آن از مسائلی بحث می‌شود که به همه موجودات برمی‌گردد و به قسم خاصی از موجودات اختصاص ندارد. ابن سینا در فصل پنجم از مقاله نخست کتاب الهیات شفا این مسئله را مطرح کرده که وجود جنس ندارد و یا جنس چیزی نیست که تحت آن قرار گیرد. (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۴) اما بطور مستقل مسئله «بساطت وجود» را مطرح نکرده است.

شیخ اشراق در بخش دوم کتاب «حکمه الاشراق» خود که در خصوص مبادی وجود و ترتیب آن است مبادی وجود را طرح نموده ولی مبحث مستقلی تحت عنوان «بساطت وجود» بیان نکرده است.

ملاصدرا (متوفی ۱۰۴۵) فیلسوف شیعه ایرانی قرن یازدهم هجری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه، در جلد اول کتاب اسفار اربعه خود در منهج نخست، فصل مستقلی را به مسئله «بساطت وجود» اختصاص داده است. منهج نخست با عبارت «فی احوال نفس الوجود» مشتمل بر نه فصل است و به مسائلی پرداخته که به قسم خاصی از موجودات اختصاص ندارد. فصل ششم را با عنوان «فی ان الوجودات هویات بسیطه و ان حقیقه الوجود لیست معنی جنسیا ولا نوعیا و لا کلیا مطلقا» گشوده و بساطت را نه به مفهوم وجود بلکه به مصداق و حقیقت وجود بازگردانده است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۰). در این فصل ملاصدرا بساطت وجود و عدم ترکیب آن را از جنس و فصل مطرح کرده و تصریح می‌کند که این بحث مربوط به حقیقت وجود است نه مفهوم آن.

وی در کتاب «شواهد الربوبیه» عنوان مستقلی همچون کتاب اسفار، برای بساطت وجود نگشوده است اما در شاهد اول از مشهد نخست اشراق مستقلی تحت عنوان «فی وجدانه» به نحوه ادراک و دریافت وجود اختصاص داده و می‌گوید:

«الوجود لا یمكن تصویره بالحد و لا بالرسم و لا بصوره مساویة له إذ تصور الشيء العینی عبارة عن حصول معناه و انتقاله من حد العین إلى حد الذهن. فهذا یجری فی غیر الوجود و أما فی الوجود فلا یمكن ذلك إلا بصریح المشاهدة و عین العیان... و هو فی ذاته أمر بسیط لا یكون له جنس و لا فصل و لا أيضا یحتاج فی تحصله إلى ضمیمه قید فصلي أو عرضي مصنف أو مشخص.» (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۱۰)

یعنی حقیقت وجود که ذات آن «عینیت» و «خارجیت» است از قلمرو «عین» و تحقق خارجی به قلمرو «ذهن» منتقل نمی شود. به همین دلیل امکان ندارد که حقیقت وجود را با حد و رسم یا تصورات ذهنی دیگری تعریف کرده و آن را ادراک کنیم. اشیاء دیگر را می توان با تعریف حد و رسم شناخت. اما دریافت حقیقت وجود از راه تصورات و علم حصولی امکان ندارد. زیرا وجود ذاتا بسیط است و مرکب از جنس و فصل نیست.

ملاصدرا در رساله «مشاعر» نیز به بحث بی نیازی وجود از تعریف پرداخته و حقیقت وجود را بسیط می داند. (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۳۳۷)

مرحوم علامه طباطبایی نیز اگرچه در نهاییه الحکمه عنوان مستقلى به «بساطت وجود» اختصاص نداده است ولی در بحث اصالت وجود صراحتا می گوید: « وجود بسیط فی ذاته است» (طباطبایی، ۱۴۲۲، ص ۱۳)

در این مقاله ابتدا تفاوت فلسفی میان بسیط و مرکب مطرح شده و سپس تفاوت میان مفهوم وجود و حقیقت آن ذکر شده و آنگاه دلایل ملاصدرا در خصوص بساطت حقیقت وجود مورد شرح و بررسی قرار گرفته است. و در پایان نتایج و ثمرات بحث «بساطت وجود» از نگاه ملاصدرا تبیین شده است.

مفهوم شناسی بسیط و مرکب

لغت «بسیط» هم به معنای گستردگی و شمول و فراخی است و هم به معنای سادگی و بدون ترکیب (معین، فرهنگ معین، ذیل واژه). و هر دو معنای «گستردگی و شمول» و نیز «عدم ترکیب و تجزیه ناپذیری» در اصطلاح فلسفی کاربرد دارد. اصطلاح «بسیط» در فلسفه یعنی آنچه جزء ندارد و در ذات آن ترکیبی نیست؛ و مرکب دارای جزء و قابل انقسام به اجزاست (فخررازی، ج ۱، ص ۵۱). اصطلاح بسیط در برابر مرکب بکار می رود. و هر یک از این دو اصطلاح معانی مختلفی دارند و این گوناگونی و تعدد معانی وابسته است به نحوه تصور ما از «جزء» و اعتبار ما نسبت به معنایی که از جزء در نظر می گیریم. به عبارت دیگر، مرکب، از این جهت که از چه اجزایی ترکیب

یافته، و بسیط، نیز از این جهت که منزّه از کدام قسم از اجزاء باشد، دارای معانی مختلف اند. (ملاصدرا، ج ۷، ص ۲۰۷)

جرجانی در تعریفات خود می‌گوید: «البسيط ثلاثة اقسام. بسيط حقيقي و هم ما لا جزء له اصلا كالباري تعالى...» (الجرجانی، ص ۴۱). بسیط بر سه قسم است: اول بسیط حقیقی و آن چیز است که بهیچ روی جزئی نداشته باشد همچون باریتعالی. و دوم بسیط عرفی، آن چیز است که مرکب از اجسام مختلف طبایع نباشد. و سوم بسیط اضافی، و آن چیز است که اجزای آن نسبت به یکدیگر اقل باشد. و بسیط همچنین روحانی و جسمانی: روحانی مانند عقول و نفوس مجرد و جسمانی همچون عناصر.

تهانوی، دانشمند هندی قرن دوازدهم، مؤلف کشف اصطلاحات الفنون که مشهورترین اثر تهانوی و از پر کاربردترین دانشنامه‌ها، به زبان عربی و فارسی، درباره اصطلاحات علوم و فنون است. در همین کتاب خود ابتدا معنای لغوی بسیط را گفته: «فی اللغة بمعنى المبسوط أي المنشور كالأرض الواسعة» و همان معنای گستردگی و فراخی و وسعت را مطرح نموده و سپس در معانی اصطلاحی آن می‌گوید: بسیط عبارتست از چیزی که او را جزئی بالفعل نباشد خواه آن چیز را جزئی بالقوه هست مانند خط و سطح و جسم تعلیمی، یا آن چیز را جزئی بالقوه نیست مانند وحدت و نقطه از اعراض و جواهر مجرد، مقابل آن مرکب است و آن چیز است که آن را جزء بالفعل باشد. و در هر دو صورت گاهی به قیاس نسبت به عقل و گاهی به قیاس نسبت بخارج در نظر گرفته میشود. (تهانوی، ج ۱ ص ۱۴۶).

اگر بخواهیم معانی اصطلاحی «بسيط» در کلام و فلسفه را مطابق آنچه که دکتر سجادی در فرهنگ علوم عقلی ذکر نموده، جمع بندی کنیم باید بگوییم بسیط دارای معانی متعدد است و بر امور مختلف اطلاق شده است (سجادی، ۱۳۴۱، ص ۱۳۲):

۱. آنچه جزئی نداشته باشد نه جزء عقلی و نه خارجی و بالجمله چیزی که هیچ نوع ترکیبی در آن راه نداشته باشد، نه ترکیب علمی و نه وصفی و نه خارجی و نه ذهنی و نه عینی خارجی و نه مقداری و سرانجام بسیط الحقیقه باشد و این چنین موجودی ذات حق است.

۲. آنچه از اجسام مختلفه الطبايع تركيب نيافته باشد مانند افلاك كه هر يك را طبيعت نوعيه جداست و عناصر در حال خلوص و محو است.
 ۳. آنچه اجزایش نسبت به غیرش کمتر باشد که بسیط اضافی هم میگویند.
 ۴. آنچه وجود محض باشد و مرکب از وجود و ماهیت نباشد.
 ۵. آنچه جسم و جسمانی نباشد مانند عقول و نفوس.
- براین اساس حقیقت وجود به معنای چهارم «بسیط» است. زیرا مغایر با ماهیات است و احکام ماهیت بر آن صدق نمی کند این معنا از بساطت به واقعیت هستی و حقیقت آن راجع است نه به مفهوم ذهنی آن.
- البته در خصوص مفاهیم و تصورات هم اصطلاح «بسیط» کاربرد دارد. برخی مفاهیم و تصورات ساده هستند و برخی مرکب. وقتی پای مفهوم و تصور پیش می آید از اصطلاح «بسیط عقلی» استفاده می کنیم. بسیط عقلی یعنی چیزی که دارای اجزای عقلی (جنس و فصل) نباشد، مانند اجناس عالی و فصول اخیر. (زُنُوزی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۱) به این معنی، تصورات بدیهی (مانند مفهوم وجود) و هر مفهومی که تعریف به حد (جنس و فصل) ندارد، بسیط عقلی به شمار می آید (سبزواری، ۱۲۹۸، ج ۱، ص ۴).
- اصطلاح بسیط با معانی پنجگانه که در پیش گفته شد با اصطلاح «مرکب» در تقابل است. و لذا اجتماع بسیط و مرکب در یک موضوع به دلیل تقابل میان آنها ممکن نیست. تقابل این دو، به یک اعتبار، از نوع تقابل سلب و ایجاب و به اعتبار دیگر از نوع تقابل تضایف است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۶۴) به رغم تقابل میان آنها، گاه ممکن است که شیئی واحد مصداق هر یک از این دو مفهوم باشد؛ البته به این صورت که آن شیء از یک جهت بسیط و از جهت دیگر مرکب باشد.
- بسیط حقیقی، یعنی چیزی که اصلاً جزء نداشته باشد، نه جزء خارجی (ماده و صورت)، نه جزء عقلی (جنس و فصل) و نه جزء مقداری (یعنی به لحاظ کمی قابل تقسیم نباشد)، و نیز مرکب از وجود و ماهیت نباشد که آن را «بسیط الحقیقه» نیز می گویند، و به این معنی فقط واجب

الوجود را می‌توان بسیط نامید. (ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۵۴). این تعریف از بسیط که ابن سینا بیان کرد. همان معنای نخست است که بدان اشاره شد. گاهی بسیط الحقیقه بر عقل و نفس نیز اطلاق شده است، (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۴۲) اما مراد از آن نفی ترکب از ماهیت و وجود در آن‌ها نیست، زیرا غیر واجب الوجود یعنی موجودات ممکن، خواه مجرد و خواه مادی، از وجود و ماهیت مرکب اند، چنانکه حکما می‌گویند: «کلّ ممکن زوج ترکیبی له ماهیة و وجود» (ملاصدرا، همان ج ۱، ص ۱۸۷).

مفهوم و مصداق وجود

انسان بعد از ادراک حقایق اشیاء (مثل آب، خاک، هوا) یک تصویری از آن‌ها در ذهن خود ترسیم می‌کند که آنرا «مفهوم» می‌نامند. در مقابل، چیزی که این مفهوم بر آن منطبق می‌شود، یعنی همان حقیقت خارجی، «مصداق» نام دارد. ولی با توجه به این‌که حقایق اشیاء حالات مختلفی دارند، مفاهیمی که از آن‌ها ساخته می‌شود نیز متفاوت است. گاه شیء درک شده شخص معین خارجی است، لذا مفهومی که در ذهن ساخته می‌شود نیز یک مفهوم جزئی است. ولی گاهی اوقات حقیقت درک شده توسط انسان، یک امر کلی است که در مصداق مختلف موجود است، لذا مفهومی که در ذهن ساخته می‌شود نیز مفهوم کلی است که می‌تواند بر مصداق بی‌شمار صدق کند. مثلاً حقیقت انسان در بیش از یک مصداق وجود دارد، بنابراین مفهومی که از آن در ذهن موجود است، بر مصداق بی‌شماری انطباق پذیر است. (مظفر، ص ۷۲)

برخی اوقات حقیقت یک شیء اصلاً تحقق خارجی ندارد، مثلاً «شریک خدا» اصلاً تحقق خارجی ندارد. ولی ذهن قادر است مفهومی را از آن اخذ کند. همین‌طور انسان می‌تواند «عدم» را که پوچ و نیستی محض است تصور کند. در این حالت، صورت ذهنی که از حقیقت عدم اخذ می‌شود بر هر چیزی که تحقق نداشته باشد منطبق می‌شود و آن‌ها مصداق‌های مفهوم عدم به شمار می‌آیند.

بدین ترتیب مفهوم یعنی چیزی که از یک حقیقت حکایت می‌کند. ولی چیزی که از یک حقیقت حکایت می‌کند می‌تواند جزئی باشد و بر یک فرد صدق کند و می‌تواند کلی بوده و بر

مصادیق متعدد قابل انطباق باشد. همین طور مصداق نیز عبارت از چیزی است که مفهوم بر آن انطباق پیدا می‌کند، ولی لازم نیست که مصداق تحقق عینی و خارجی داشته باشد، همین که در ذهن تحقق داشته باشد کفایت می‌کند (ابن سهلان ساوی، ۱۹۹۳، ص ۳۳-۳۴).

همه این سخنها وقتی درست است که به اصل «تحقق» و «وجود» معتقد باشیم. اگر تحقق و وجود باشد آنگاه میتوان گفت این مفهوم هست و آن مصداق هست. و یا این مفهوم اصلا تحقق خارجی ندارد ومانند آن.

اکنون قصد داریم بحث مفهوم و مصداق را متوجه همین اصل مهم کنیم. یعنی خود «تحقق» و «وجود» دارای یک مفهوم و یک مصداقی است.

اما حقیقت وجود، تنها چیزی است که نیازی به اثبات ندارد و هر کس آنرا بالفطره در ذات خود یا در تجربه و در عمل ادراک می‌کند. واضحترا از وجود چیزی نیست و همه چیز تحقق خود را از وجود میگیرد. فهم غریزی هر «جاندار»، حکم می‌کند که «هستی»، بر او و جهان اطراف او حاکم است، برای هستی تعریفی وجود ندارد و آنرا فقط با علم حضوری و شهودی و احساس درونی و شخصی می‌توان دریافت. این همان «حقیقت وجود» است، که جهان را پوشانیده است. البته حقیقت وجود با مفهوم وجود متفاوت است زیرا ما «مفهوم وجود» را فقط در ذهن می‌یابیم و نباید آن را با حقیقت وجود خارجی اشتباه کرد، زیرا احکام این دو با هم متفاوت است و انسان را گاهی به اشتباه می‌اندازند. گرچه حقیقت وجود را برخی «شیء» یا «چیز» می‌نامند. ولی درواقع، وجود، هستی بخش چیزهاست و هر چیز را «چیز» می‌کند. بی سبب نیست که شیخ اشراق، وجود را به نور تشبیه کرده اند، زیرا نور بر هر چه بتابد آنرا متعین و مشخص و روشن می‌کند.

بر این نکته نیز باید تاکید کرد که حقیقت وجود بخودی خود یک چیز بیشتر نیست اما ماهیت چیزها، در جهان بسیار متنوع است. جمادات و نباتات و حیوان و انسان با هم فرق دارند در هر یک حدود و مرزهای متمایز کننده ای هست که ذات و حقیقت موجودات را می‌سازد. درواقع هر موجود دارای «قالب» خاصی است و الگوی مخصوص دارد، که در فلسفه به آن «ماهیت» می‌گویند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که «مفهوم فلسفی وجود»، مساوی است با مطلق واقعیت، و در نقطه مقابل عدم قرار دارد و به اصطلاح نقیض آن است، و از ذات مقدس الهی گرفته تا واقعیت‌های مجرد و مادی، و همچنین از جواهر تا اعراض و از ذوات تا حالات، همه را دربرمی‌گیرد. همین واقعیت‌های عینی هنگامی که در ذهن به صورت قضیه منعکس می‌گردند، دست‌کم دو مفهوم اسمی از آنها گرفته می‌شود که یکی در طرف موضوع قرار می‌گیرد و معمولاً از مفاهیم ماهوی است، و دیگری که مفهوم «وجود» باشد در طرف محمول قرار می‌گیرد که از مفاهیم فلسفی است، و مشتق بودن آن مقتضای محمول بودن آن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۷۷).

با توجه به آنچه گذشت، به وجود از دو منظر می‌توان نگرست از طرفی، ما از حضور اشیاء یعنی ماهیات خارجی موجود در جهان - ولو با هم متفاوت باشند - مفهوم وجود را انتزاع می‌کنیم و می‌گوییم این اشیاء یا آن اشیاء، «موجود» یعنی دارای وجود هستند.

انسان وقتی با دید و نگاهی غیر فلسفی به اشیاء بنگرد گمان می‌کند که حقیقت اشیاء همان ماهیت آنهاست نه وجود آنها، در نتیجه خواهد گفت که «وجود» را از حضور اشیاء استخراج کرده ایم. وقتی ماهیت همان عینیت اشیاء باشد پس بنظر می‌رسد که وجود واقعیت ندارد بلکه یک پدیده ذهنی است.

اما از طرف دیگر با بررسی دقیقتر، ملاحظه می‌شود، که بالعکس، این ماهیت اشیاء است که پدیده ای ذهنی است و جایگاه و کارگاه آن همواره ذهن می‌باشد و از وجود موجود خارجی انتزاع می‌شود پس ماهیت همواره مستلزم وجود نیست و با آن تلازم ندارد و بعبارت معروف: ماهیت، بخودی خود نه موجود است و نه معدوم بلکه فقط ماهیت است.

بنابراین بعنوان دلیل فلسفی، کافی است به این نکته توجه کنیم که ماهیت، همیشه با موجودیت حقیقی و خارجی و آثار آن همراه نیست، زیرا حقیقت هر چیز آنستکه دارای اثر آن چیز باشد و اثر اشیاء همواره از وجود آنها برمی‌خیزد. بسیاری ماهیات که در ذهن و نوشتار و گفتار ما ظاهر می‌شوند مخلوق ذهن ما هستند و اثر موجود خارجی را ندارند پس، هنوز «تحقق» نیافته اند.

ملاصدرا استدلال می‌کند که وقتی ماهیت با وجود، «تلازم دائمی» نداشته باشد، چگونه می‌توان آنرا عامل هستی اصلی موجودات خارجی دانست اما عملاً، می‌بینیم که وجود حقایق خارجی، نه ذهنی، بر روی پای خود ایستاده و برای «موجودیت» و تحقق نیاز به «وجود» دیگری ندارد، زیرا هستی برای او «عَرَض» نیست بلکه برای او یک «ذاتی» است و نمی‌شود از آن جدایی داشته باشد.

بعبارت دیگر: وجود، بخودی خود (بذاته) موجود است نه بچیز دیگر. این ماهیات هستند که برای «تحقق» خود بایستی از وجود استفاده کنند. در واقع وجود برای ماهیت عرض نیست، بلکه ماهیت است که همچون قالبی ذهنی و لباس زبانی و عرفی بر روی «موجود» و «متحقق» خارجی پوشانده می‌شود.

دلایل بساطت وجود از نظر ملاصدرا

ملاصدرا بین مسئله «بساطت مفهوم وجود» و «بساطت حقیقت وجود» تفاوت قائل است. بساطت مفهوم وجود تقریباً مورد وفاق و ادعای همه نحله‌های فلسفی است. اما نگاه آنان به حقیقت وجود متفاوت است.

فلاسفه اسلامی در مورد بساطت مفهوم وجود، تقریباً اتفاق نظر دارند و می‌گویند این مفهوم، به روشنی مفهومی است بسیط و هر مفهوم بسیطی معلوم بالذات و مستغنی از تعریف است. و بساطت آن امری واضح و روشن است و می‌توان برهان نیز بر بسیط بودنش از راه اعم بودنش اقامه کرد زیرا وجود از مفاهیم عامه است و به وجهی شامل مفهوم عدم نیز هست و مفهومی اعم از مفهوم وجود قابل فرض نیست و بهمین دلیل مرکب نیست زیرا همانطور که در منطق مبرهن است هر مفهوم مرکبی خواه ناخواه باید مرکب شود از دو جزء که یکی اعم از خود آن مفهوم و یکی مساوی بوده باشد و فرض این است که اعم از مفهوم وجود امکان ندارد و اما اینکه هر مفهوم بسیط بدیهی است بجهت آنکه مفهوم غیر بدیهی آن مفهومی است که عارض ذهن شده باشد و لکن اجمال و ابهام داشته باشد و بایست بوسیله تجزیه و تحلیل ذهن اجزاء تشکیل دهنده

وی را روشن کرد و به این وسیله ابهام و اجمال آن را رفع کرد و آن را بصورت معلوم بالتفصیل در آورد و این در مفاهیم مرکبه که اجزاء تشکیل دهنده‌ای دارد و آن اجزاء بر ذهن مجهول است معنی دارد اما مفهوم بسیط هر چه هست همان است که عارض ذهن شده و هیچگونه ابهام و اجمالی در آن متصور نیست و بالذات از غیر خود متمیز است.

علی هذا مفاهیم بسیط یا اصلا عارض ذهن نمی‌شوند و ذهن نسبت‌بانه‌ها بکلی بی‌خبر است و یا آنکه عارض ذهن می‌شوند در حالی که هیچگونه ابهام و اجمالی در کار نیست و از غیر خود متمیزند و معنای بدهت نیز غیر این نیست این برهان در سایر مفاهیم عامه که مورد استفاده فلسفه واقع می‌شود نیز جاری می‌شود.

معنای بدیهی و معلوم بالذات بودن «مفهوم وجود» هم همین است. یعنی عدم ابهام و اجمال و متمیز بودن بخودی خود از غیر بدون احتیاج به تفسیر و شرح و گاهی بجای کلمه بدیهی کلمه فطری استعمال می‌شود و همین معنی مقصود است و البته مانند بسیاری از اشخاص نباید اشتباه کرد و پنداشت که مفاهیم بدیهی مفاهیمی است که ذاتی نفس است و نفس از ابتدا تکون خود آن مفاهیم را همراه دارد. کیفیت پیدایش مفهوم وجود، با این که «آبله بدیهیات» است به نحوی است که برای ذهن از بسی مفاهیم دیگر متاخرتر است.

به این نکته نیز باید توجه کرد که بحث در مورد بساطت مفهوم وجود غالباً جنبه منطقی دارد زیرا بحث در امکان تعریف و عدم امکان تعریف و از استغناء تعریف و عدم استغناء تعریف وجود است.

از نظر ملاصدرا، همچنین مبحث «بساطت مفهوم وجود» یک بحث مربوط به علم حصولی است که در همه موارد دیگر نیز هر جا سخن از تعریف یا استغناء از تعریف به میان می‌آید همین قسم از علم مقصود است نه علم حضوری و البته علم حصولی، مربوط به عالم تصورات و مفاهیم است و اما معلوم شدن وجود به علم حضوری که مربوط بکنه حقیقت وجود است مطلب دیگری است.

اما نخستین بار ملاصدرا مبحث «بساطت حقیقت وجود» را بصورت مستقل و با فصلی

جداگانه در جلد اول اسفار گشود. ایشان منهج نخست از مرحله اولی اسفار را با عبارت «فی احوال نفس الوجود» تنظیم کرده که مشتمل بر نه فصل است و به مسائلی پرداخته که به قسم خاصی از موجودات اختصاص ندارد. در فصل اول به موضوع علم فلسفه و تقسیم سه گانه مسائل فلسفه و بدهت تصویری و تصدیقی موضوع فلسفه پرداخته است و فصل دوم را به «مفهوم وجود» اختصاص داده و آن را مشترک معنوی دانسته و حمل مفهوم وجود را یک حمل تشکیکی می داند. و لذا در تیتیر فصل تصریح نموده که «فی ان مفهوم الوجود» یعنی این مبحث متوجه مفهوم است نه حقیقت وجود. اما فصل ششم را که برای اثبات بساطت وجود است، به حقیقت وجود اختصاص داده و معهدا در تیتیر فصل تصریح نموده که «فی ان الوجودات هویات بسیطه و ان حقیقه الوجود لیست معنی جنسیا ولا نوعیا و لا کلیا مطلقا». و بساطت را نه به مفهوم وجود بلکه به مصداق و حقیقت وجود بازگردانده است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۰).

استدلال اول

ملاصدرا در استدلال اول یک قیاس استثنایی ارائه داده است. در قیاس استثنایی همیشه یکی از مقدمات شرطی است به همین دلیل به تبع تقسیم شرطیه به متصله و منفصله قیاس استثنایی نیز به دو قسم اتصالی و انفصالی تقسیم می شود. استدلال اول ملاصدرا قیاس استثنایی اتصالی است. زیرا مقدمه اول این برهان، یک قضیه شرطیه متصله است که مقدم آن حملیه و تالی آن شرطیه منفصله است. عبارت ملاصدرا در مقدمه اول با ساختار منطقی که گفته شد چنین است:

«لو كان لحقیقه الوجود جنس و فصل، لكان جنسه اما حقیقه الوجود، او ماهیه آخری» (ملاصدرا، همان)

صورت منطقی برهان اول چنین است:

مقدمه ۱: اگر حقیقت وجود مرکب از جنس و فصل باشد، آنگاه جنس آن یا وجود است یا غیر وجود.

مقدمه ۲: لکن تالی باطل است یعنی طرفین منفصله در بخش تالی مقدمه اول باطل است.

نتیجه: مقدم باطل است یعنی حقیقت وجود مرکب نیست.

در این قیاس از دو راه می توان نتیجه را به دست آورد. اول با استثنای عین مقدم برای استنتاج

عین تالی. به این دلیل که میان مقدم و تالی رابطه لزوم برقرار است، اگر در جایی ملزوم تحقق پیدا کند، ناگزیر لازم آن نیز محقق خواهد شد. در این صورت تفاوتی نمی‌کند که لازم اعم باشد یا نه. دوم: استثنای نقیض تالی برای استنتاج نقیض مقدم. زیرا میان تالی و مقدم رابطه لزوم برقرار است، لذا اگر در جایی لازم منتفی شود بدین معناست که ملزوم نیز تحقق ندارد. حتی اگر لازم اعم باشد باز هم از انتفای آن انتفای ملزوم لازم می‌آید.

ملاصدرا در این استدلال از راه دوم به نتیجه رسیده است. طبیعتاً باید علت ابطال تالی مشخص گردد. ایشان دلیل ابطال طرفین منفصله را چنین بیان می‌کنند:

الف) فرض می‌کنیم که جنس حقیقت وجود هم «وجود» باشد. در این صورت لازم می‌آید که «فصل مقوم جنس باشد» در حالیکه در مباحث منطق اثبات شد که فصل مقوم جنس نیست بلکه محصل آن است. در منطق اثبات شده که جنس در محدوده تعریف خود و در ذات و ذاتیات خود نیازمند فصل نیست. فقط جنس در تحقق خارجی خود نیازمند فصل است. بنابراین فصل محصل جنس و تحقق دهنده ی آن است.

ب) فرض می‌کنیم که جنس حقیقت وجود، «غیرووجود» باشد. در این صورت لازم می‌آید که فصل آن حتماً «وجود» باشد چون از مجموع دو امری که «غیرووجود» باشد هرگز حقیقت وجود حاصل نمیشود. اکنون اگر فرض کنیم که فصل آن «وجود» باشد و جنس آن «غیرووجود». در این صورت تمایزی میان جنس و فصل نخواهد بود. در حالیکه جنس و فصل از لحاظ مفهومی کاملاً متمایز و متغایرنند.

استدلال دوم

ملاصدرا دلیل استدلال دوم خود را با عبارت کوتاه بیان کرده است: «و ایضا یلزم ترکیب الوجود الذی لا سبب له اصلاً و هو محال» (ملاصدرا، همان)

صورت منطقی استدلال دوم چنین است:

مقدمه ۱: اگر حقیقت وجود مرکب از جنس و فصل باشد، آنگاه ترکیب واجب الوجود لازم می‌آید.

مقدمه ۲: لکن تالی باطل است.

نتیجه: مقدم باطل است یعنی حقیقت وجود مرکب نیست.

این استدلال با توجه به بخش نخست از عنوان فصل ششم ذکر شده است. و ثابت می کند که همه وجودات بسیط هستند و مرکب از جنس و فصل نیستند. همچنین این استدلال مبتنی بر پذیرش قول به تشکیک وجود است. زیرا اگر کسی به تشکیک وجود قائل نباشد. به تباین وجودات باور داشته باشد (چنانچه این قول منسوب به مشاء است) آنگاه از ترکیب برخی وجودات مثل ترکیب وجود آب و یا ترکیب وجود هوا، هرگز ترکیب واجب الوجود لازم نمی آید. زیرا طبق قول به تباین وجودات، هیچ حقیقت مشترکی بین «وجود آب» و «وجود هوا» و «وجود واجب تعالی» نیست. مگر یک مفهوم عامی به نام «وجود» که آن مفهوم هم خارج از ذات وجودات است و مانند «عرض عام» بر وجودات حمل می شود. اما با پذیرش قول به تشکیک وجود، باید پذیرفت که حقیقت وجود چیزی خارج از ذات موجودات نیست. عین ذات آنهاست. پس با پذیرش ترکیب در یک وجود، مثل وجود آب، این ترکیب به مراتب وجود سرایت می کند. و همه مراتب وجود مرکب می شود.

نتایج و ثمرات بحث

از بحث «بساطت حقیقت وجود» ملاصدرا نتایج و ثمراتی اتخاذ نموده که عبارتند از:

۱. حقیقت وجود چون بسیط است پس به امر زاید بر ذات خود نمی تواند تشخیص پیدا کند. تشخیص متن ذات مصداق وجود است. و تشخیص وجود به ذات خویش است.
۲. حقیقت وجود هرگز به جنس و نوع و فصل و عرض عام و عرض خاص و کلی و جزئی و دیگر اوصاف ماهیات، متصف نمی شود. البته در خصوص اتصاف حقیقت وجود به «جزئیت» باید توضیح داده شود که تقسیم الفاظ به کلی و جزئی و تعریف آن ها اولاً و بالذات ناظر به معنا و مفهوم این الفاظ است و ثانياً و بالعرض به عالم الفاظ مرتبط است (البغدادی، ۱۳۷۳، ص ۱۳). بنابراین، اگر جزئیت به معنای «مصداق» باشد، یعنی به این معنا که حقیقت وجود به ذات خود متخصص است. و به سخن دیگر اگر جزئیت به معنای

«تخصص» باشد. در این صورت اتصاف حقیقت وجود به «جزئیت» بلا اشکال است. اما اگر جزئیت را به معنای منطقی آن تلقی کنیم، یعنی چیزی که مندرج تحت جنس است. در این صورت اتصاف حقیقت وجود به جزئی منطقی هم صحیح نیست. فارابی در تعریف کلی گفته است که شأن کلی آن است که دو شیء یا بیشتر به واسطه آن متشابه باشند و شأن جزئی یا شخص آن است که ممکن نیست به واسطه آن دو شیء متشابه باشند. (فارابی، ۱۴۰۸، ص ۲۸). این شأن از جزئی محل بحث ماست. و با لحاظ این شأن می توان وجود را به جزئی متصف نمود. در هر حال، قضایای زیر از بحث بساطت حقیقت وجود نتیجه گیری می شود:

الف) وجود جنس و فصل نیست.

ب) وجود نوع نیست.

ج) وجود عرض عام و عرض خاص نیست

د) وجود کلی نیست

ه) وجود جزئی نیست (مندرج تحت جنس)

۳. با اثبات بساطت حقیقت وجود، تمام احکام ماهوی از مصداق حقیقی وجود سلب می شود. بنابراین قضایای دیگری مثل: «وجود ماده نیست» و «وجود صورت نیست» درباره حقیقت وجود صادق است. و نیز تمام احکام ماهیات کمی و کیفی مثل: «وجود نصف نیست» و «وجود ثلث و ربع نیست» درباره آن صادق است.

۴. راه علم حصولی برای شناخت حقیقت وجود مسدود است. و ما نمی توانیم به روش علم حصولی از حقیقت وجود شناخت پیدا کنیم. راه شناخت حقیقت وجود فقط از طریق علم حضوری امکان پذیر است. و پس از درک حقیقت وجود، مفاهیم و ماهیات و احکام آن را از حقیقت وجود انتزاع می کنیم.

نتیجه

ملاصدرا بین مسئله «بساطت مفهوم وجود» و «بساطت حقیقت وجود» تفاوت قائل است. بساطت

مفهوم وجود تقریبا مورد وفاق و ادعای همه نحله های فلسفی است. اما نگاه آنان به حقیقت وجود متفاوت است. حقیقت وجود، تنها چیزی است که نیازی به اثبات ندارد و هر کس آنرا بالفطره در ذات خود یا در تجربه و در عمل ادراک می کند. برای آن تعریفی وجود ندارد و آنرا فقط با علم حضوری و شهودی و احساس درونی و شخصی می توان دریافت. این همان «حقیقت وجود» است، که جهان را پوشانیده است. البته حقیقت وجود با مفهوم وجود متفاوت است زیرا ما «مفهوم وجود» را فقط در ذهن می یابیم و نباید آن را با حقیقت وجود خارجی اشتباه کرد، زیرا احکام این دو با هم متفاوت است.

ملاصدرا با دو برهان به صورت منطقی قیاس استثنایی، بساطت حقیقت وجود را اثبات می کند. و نتایج و ثمراتی که از بحث بساطت وجود می گیرد چنین است که اولاً: حقیقت وجود به امر زاید بر ذات خود نمی تواند تشخیص پیدا کند. و تشخیص وجود به ذات خویش است. و ثانیاً: حقیقت وجود هرگز به جنسیت و نوعیت و فصل و عرض عام و عرض خاص و کلی و جزئی و دیگر اوصاف ماهیات، متصف نمی شود. و ثالثاً: با اثبات بساطت حقیقت وجود، تمام احکام ماهوی از مصداق حقیقی وجود سلب می شود و رابعاً: راه علم حصولی برای شناخت حقیقت وجود مسدود است. ادراک حقیقت وجود فقط از طریق علم حضوری امکان پذیر است.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۶۶) شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران.
۲. ابن سینا، (۱۴۰۳) الاشارات والتنبیحات، مع الشرح لِنصیرالدین طوسی و شرح الشرح لِقَطب الدین رازی، تهران.
۳. التهانوی، محمدعلی، کشاف اصطلاحات الفنون، مکتبه لبنان، ناشرون
۴. الجرجانی، علی بن محمد، معجم التعریفات، دارالفضیله، قاهره
۵. البغدادی، ابوالبرکات، (۱۳۷۳) الکتاب المعترف فی الحکمه، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۶. ژنُوزی، علی بن عبدالله، (۱۳۹۶ق) لمعات الهیة، چاپ جلال الدین آشتیانی، تهران
۷. ساوی، عمر بن سهلان، (۱۹۹۳)، البصائر النصیریة فی المنطق با مقدمه و تعلیق دکتر رفیق العجم، بیروت، دار الفکر اللبنانی، ط ۱.
۸. سبزواری، هادی بن مهدی، (۱۲۹۸)، شرح منظومه، ج ۱، تهران
۹. سجادی، جعفر، (۱۳۴۱)، فرهنگ علوم عقلی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، تهران
۱۰. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۵)، مجموعه رسائل فلسفی، تحقیق حامد ناجی، انتشارات حکمت، تهران
۱۱. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۲)، شواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، تصحیح و تحقیق مصطفی محقق داماد، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران
۱۲. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۳)، الحکمه المتعالیه، فی الاسفار الاربعه العقلیه، تحت اشراف سیدمحمدخامنه ای، بنیاد حکمت صدرا، تهران
۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۹)، مجموعه رسائل فلسفی، تحت اشراف سیدمحمدخامنه ای، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، بنیاد حکمت صدرا، تهران
۱۴. فارابی، محمد بن محمد (۱۴۰۸) المنطقیات للفارابی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.

۱۵. فخررازی، (۱۴۱۱) المباحث المشرقیة فی علم الالهیات والطبیعیات، قم ۱۴۱۱
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۱)، آموزش فلسفه، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران
۱۸. مظفر، محمد رضا، المنطق، نجف اشرف، مطبعة النعمان، ط ۳